

در پای اجل یگان یگان پست شدند
 بودند تنگ شراب در مجلس عمر
 یک لحظه زما پیشترک مست شدند

و در این سال اختراعی در وادی آبادانی ملک و ترفیقه رعایا بخاطر
 رسانیده رقبه پرکنات خشک و ترولایت را از شهر و کوهستان و
 دریاها و بیابانها و جنگلها و حوضها و چاههای یک سره جریب را که
 در نظر عبرت مرد لعیب * مار و سربه که طناب جریب
 کشیده آن مقدار زمینی را که بعد از مزروع شدن یک کرور تنگه
 محصول آن شود جدا ساخته بیکمی از معتمدان خواه آشنا و خواه
 ناشناس کارکن و فوطه دار سپرده آنرا کروری نام نهاده تا در عرصه
 سه سال تمامی زمین نامزروع مزروع سازد و کفایت خزانه عامه
 رسانند و هر کدام از ایشان را ضامن مال گرفتند و ابتدای پیمایش
 از چهار حد فتح پور نموده یک کرور اول را آدم پور و دیگری را
 شیت پور و ایوب پور و غیر آن به ترتیب اسامی پیغمبران علیهم
 السلام نامیده ضابطان فرستادند و آخر این ضوابط چنانچه باید بعمل
 در نیامد و اکثر ولایت از ظلم کروریان ویران شده و رعایا زن و فرزندان
 را فروخته باطراف متفرق شدند و جمع از پای استاد و کروریان
 در پای محاسبه راجه تودرمل آمده و بدشتی از مردم خوب در
 ته ضرب شدید و اشکنجه و انبر مردند و جمعی در حبس ابدی
 دیوان خانه کچهری چنان هلاک شدند که هیچ احتیاج بجلائی
 و سیافنی نماند و گور و کفن هم نیافتند و حال ایشان بعینه حال آن
 فدائیان هنوز بود که در ملک کامروپ خود را وقف بتی ساخته

تا یک سال بفراغ بال هرچه از دست می برآید میکنند و مرفوع القلم می باشند بعد از آن در موسم معهود یگان یگان را دران بتخته جمع ساخته زیر گردونی گردان میکشند و سرها را فدای آن بت معبود می سازند و چون تمامی ولایات سوای آنچه بخالصه منسوب بود امرا جایگیر داشتند و از کثرت مسق و فجور و زیادت خرج بیوتات و جمع اموال فرست نگاهداشتن سپاهی و پرداختن احوال رعایا نبود در وقت کار تنها با غلامی چند و شاگرد پیشه مغول در معرکه حاضر میشدند و سپاهی کار آمدنی هیچ جا پیدا نی شهباز خان که مدیر بخشی رسم و روش داغ و محلی را که صابطة سلطان علاءالدین خلجی و بعد از آن سندن شیر شاهی بود بتازگی بار دهانیده در میان آورد و مقرر چنان شد که اول بر امرا منصب بیستی مقرر شود تا با تاپندان خویش در کیشک و جار و ملجار که قرار یافته حاضر باشد چون آن بیست سوار موافق ضابطه بداغ رساند آن زمان صدی و غیر آن سازند و عدل و امپ و شذر فراخور منصب به همین دستور نگاهدارند و چون این مقدار سوار بنظر در آورد فراخور استعداد و حالت خویش رعایت یافته منصب هزاری و ده هزاری تا پنج هزاری نیز که بالاتر از آن پایه نیست برسد و اگر نه از پایه فرود افتد و درین ضابطه نیز سپاهی ریزه از پا افتاد چه امرا کار خود کرده اکثری را از خاص خیلان و بارگیران بلباس سپاهی بموقف عرض آورده به منصب خود درست مینمودند و جایگیر در خور منصب گرفته بارگیرانرا رخصت میدادند تا باز وقت کار شود آنکه بحسب ضرورت سپاهی عاریتی جدید نگاهدارند و بعد از فراغ پناه خدا گفته سردهند

و خزانه و جمع و خرج منصب ازان بحال خود مانده و بهر حال خاک در کاسه سپاهی بیچاره اوتان چنانکه دیگر کمر نتوانست بست و هر جا اهل حرفه از جواهر و نسیان و نجار و بقال هندو و مسلمان و اسپ و براق بگرایه آورده بداغ میرسانید و منصب می یافت و کورزی یا احدی یا داخلی کسی میشد و بعد از چند روز ازان اسپ معلوم و براق معلوم نشانی نبوده پیاده بایستی مهم کشید و بسیار همچنان شده که در وقت گذشتن از نظر پادشاهی در دیوان خانه خاص بحضور خویش با ملبوس دست و پا بسته در ترازو بر کشیده اند بوزن دو نیم من و سه من کم و بیش برآمده و بعد از تحقیق معلوم شده که آن هم بگرایه و لباس و براق عاریتی بود و میفرمودند که ما دیده و دانسته بآن مردم چیزی میدهیم که اوقات گذرداشته باشند و بعد از چند گاهی دیگر رفته احدی دو اسپه و یک اسپه و نیم اسپه می ساختند که در سواریک اسپ مشترک نگاه دارند علاوه بر آوردی که شش روپیه بر آوردی میشد شریک شد

اینک در روزگار من بدین و پیرس

و این بازار رواج تمام تر و دکان کشبندی کسادی عظیم یافت و با وجود این از قوت طالع و بلندی اقبال هر جا غنیمی بود نابود گشت و احتیاج چندان بسپاهی نماند و امرا نیز از نازهای بیمحل قلفچیان خلاص یامتند و درین سال منعم خان خانخانان و راجه تودرمل را برهم تعاضب دادند بصوب اردیسه و همچون خان قاشقال را بجانب

گهواکات فرستاده روی بکنک بنارس نهاده که داود بعد از فرار نانده دران قلعه مدین تحصن جسته آهنگ جنگ داشت و همچون خان در گهواکات اولاً با سلیمان منگلی جایگیر دار آنجا که بکثرت جمعیت و مزید شوکت و نهایت شجاعت امتیاز داشت محاربه نموده او را بخاک هلاک انداخته و قافشالان چندان غنایم گرفتند که از حمل آن عاجز شدند و اهل و عیال افغانان اسیر گشتند و دختر سلیمان منگلی را همچون خان برای پسر خویش حباری که حالا در خدمت شاهنشاهی در سلک امرا منتظم است خواست ثانی الحال که باولاد جلال الدین سورکه وقتی از اوقات صاحب خطبه و سکه آن دیار بود در حدود گهواکات جنگ ایشان باتفاق زمینداران آن ولایت او را شکست داده تا حد نانده تعاقب نموده قلعه گور را متصرف شدند و معین الدین احمد خان فرخودی و همچون خان بحراست نانده پرداخته انتظار خبر فتح خان خانان می بردند تا آنکه بعد هزیمت داود انتشار خبر مراجعت خان خانان افغانه به جنگها در آمده مخفی و متلاشی گشتند و راجه تودرمل که از عقب داود نامزد بود باتفاق محمد قلی خان برلاس و محمد قلی خان توقیای و مظفر مغول از مدارن بکوچهایی پیایی تا بگوالیار متعاقبه بنگاله رسیدند و داود که از آنجا ده کروه بیشتر درین کساری نام جای جمعیت انبوه بهم رسانیده و روهیر پور^(۴) محکم شد و درین اثنا جنید ابن عم

(۲) غالب که - گهواکات - باشد (۳) غالبکه گوالیاره باشد

(۴) و هر پور - دسیر پور

داود که به شجاعت و شهامت اشتهار داشت و سابق بخدمت شاهنشاهی رسیده و فرار نموده از آگره به گجرات و از گجرات به بنگاله رفته بود در حوالی رین کساری آمده خواست که بدارد ملحق شود راجه تودرمل و میرزا ابو الفاسم گوساله که به تمکین^(۲) ملقب است باتفاق نظر بهادر به جنگ او فرستاد ایشان هر دو در جنگ هزیمت یافته و مهار گسسته نزد راجه آمدند راجه خود بمقابله او رفت و چند تاب نیاورده پناه به جنگل برد و از آنجا بمدرن پور رفته چند روزی توقف نمود در آنجا محمد قلی خان برلس بر بستر ناتوانی افتاده بعالم جاوردانی رفت و فتوری در مردم پادشاهی راه یافت تا باز گشته از میدنی پور بمدارن آمدند و آنجا قیاحان گنگ بی موجبی از امرا رنجیده بچنگلی در آمد و راجه تودرمل حقیقت به خان خانان نوشته در مدارن توقف نمود خان خانان شاهم خان جلایر و لشکر خان بخشی که او را چند گاه عسکر خان بعد ازان استرخان هم میگفتند و دیگران را بمدد راجه فرستاد و ایشان در بردوان به راجه ملحق شدند و راجه امرا را گذاشته ازان منزل تنهارفته قیاحان را دلاسا داده باز آورد و کوچ کرده از راه مدارن بجهوره رفتند و در بر چین خبر آمد که داود اهل و عیال را در کتک بدارس گذاشته بسامان اسباب جنگ و جدل اشتغال دارد خان خانان بسرعت بامتقبال او رفته بر راجه پیوست و افغانان بر دوز اردوی خود خندق زده قلعه ساختند *

و بتاريخ بیستم ذی قعدة سنه اثني وثمانين و تسعمائة (۹۸۲)
 در نواحی بجهرة تسوية صفوف نموده و افواج را با نیلان ملگنوسی
 از هر دو جانب آرامته آن چنان جنگی عظیم افتاد که زبان قلم از
 کمیت و کیفیت آن قاصر باشد و چون نیلان داود که همه گیاه نیک
 خورده ازوهم مست تر بودند بحرکت در آمدند خان خانان فرمود
 تا ضرب زنگها و زنبورک ها که بالای عراقها بود از پیش صفها سر
 دادند و چند نیل ناسی که در آمده بود روگردان شد و بعضی از
 دلیران کار آزمای اغانان را جان بضر ب تفتنگ از قفس کالبد ها
 هویان و خرامان بدر رفت و مقارن این حال گوجرخان که مقدمه
 الجیش داود بود بر خان عالم و خواجه عبد الله و کنجک خواجه
 و سید عبد الله چوگان بیگی و میرزا علی عالم شاهي که هر اول
 بودند تیز و تند حمله آوردند و در اول حمله برداشته ایشان را بر
 فوج التمش که قیا خان کنگ سردار آن بود زد و خان اعلم مردار
 هر اول پای ثبات امشده آخر بعالمی که ثابت و باقی است خرامید
 و التمش درهم شده بر غول که خان خانان با سایر امرای کوه شکوه
 دران متمکن بود پناه آورد و این فوج را هم رسته جمعیت از هم
 گسسته ویران شد و هر چند خان خانان جهد کرد که تزلزلی و تخیلی
 دران راه نیابد و منتظم مانند صورت نه بعست و گوجرخان درین
 وقت رسیده زخم پیاپی بر خان خانان زد و خان خانان چون شمشیر در
 میان نداشت در برابر هر زخم شمشیر گوجرخان تازیانه خود را کلر

میرمود تا درین میان اسپ خانخانان از قبیلان رم خورده حرکتی آغاز کرد و عنان اختیار از دست داده بباقت پای تمکین او بسنگ تلویح خورده بلاغزش آمد بهانه کرد آوردن گریختگان را تا سه چهار گروه جلوریز میرفت و افغانان تا خیلی راه تعاقب او کردند قباخان گنگ و چنددی دیگر از او بچپیان از هر طرف افغانان پیچیده به شیفته تیر گرفته میرفتند و نوج ایشان را حکم غریبال دادند و کار به جای کشید که در مخالفان و موافقان قوت حرکت نماند ناگاه از سمت قضا تیری بر مقتول گوچر خان رسیده او را که رانده می برد از پا در آورد و لشکر باننش خود را بی سر رسیده و سراز پا نشناخته پشت بمعرکه دادند و خیلی مقتول شدند و مقارن آن حال عملدار خان اعلم علم او را بخانخانان رسانید و متصل این واقعه خبر قتل گوچر خان به منعم خان رسید او اسپ خود را باز گردانیده با معدودی چند بخانه کمان در آمده تیر به یک بار از چاشنی زه کشاند و ارواح اعدا پروانه وار قالب تهی می کرد و راجه تونرمل و لشکر خان و امرای دیگر که در برانغار قرار گرفته بودند بر جرانغار غنیم که اسماعیل خان آبدار ملقب بخانخانان سردار آن بود همچون شاهم خان جلایرو پاینده محمد خان مغول و دیگر سرداران از جرانغار بر برانغار افغانه که خانجهان حاکم اودیسه باشد حمله برده و هر طرف را برداشته بر مغول که دارک دیگر اعیان امرای افغانان باشند زدند و قبیلان جنگی نامی او را از ضرب تیر مشبک خانه زنبور مآخذند و سنگ نفرقه دران جمع پریشان افتاد و علم بخانخانان که نمودار فتح بود از دور نمایان شد و خبر کشته

شدن گوجر خان داورود رسید و قدم ثباتش بلغزید تا آنکه تن ز غنیمت بهزیمت پیرد • بردن جان را به غنیمت شمرد و اکثر ازان فیلان کوه پیکر ابر کردار بباد داد و آن منزل راست آمد که لشکری گریزد و لشکری سرشود و خان خانان در آن منزل چند روزی توقف نموده بمداوای جراحات خود و سایر مجروحان پرداخت و لشکر خان چون زخمهایی منکر داشت رفته بلشکر ابوالبشر ملحق گشت و بعد ازان که داورود گریخته به کتک بنارس رفته خانخانان ازان منزل راجه را با شاهم خان جلایرو قباخان و سعید عبد الله خان و محمد قلی خان توتیای و سعید خان بدخشی بتعاقب فرستاده قرار داد که خود هم بعد از التیام جراحات از عقب روان شود و این فوج بکل کل کپائی رسید داورود و سایر افغانان کتک بنارس را مضبوط ساخته دل بر سرگ نهاد و تن بر جنگ قرار داده و فضای تنگ را بر خویش تنگ یافته باز در تهیه اسباب جدال و اشتعال زایر قتال شدند و خانخانان این خبر شنیده بکتک بنارس رفته بکنار آب مهندری فرود آمد و مقدمات صلح در میان انداخته بعد از رد و بدل بسیار باستصواب امرا قرار برین یافت که داورود آمده خانخانان را به بپند و صلح را بایمان موکد مجدد ساخته و قدری صالح از مملکت و میع بنگاله بر حسب اقتضای آرا و اتفاق امرا برو مقرر گردد و روز معهود مجلس عالی پادشاهانه برسم و آئین جمشیدی و آفریدونی ترتیب داده و امرا فراخور مناصب باوضاع مناسب در پایهای خویش جا گرفته و برادر همراپرده و بارگاه افواج صفها کشیده بتجمال تمام استادند و ازان طرف طرفدار بنگاله نیز با هشمت و شوکت

سلیمانی از کتک بنارح با اتفاق بزرگان افغانان برآمده باردومی
 خانخانان رسیده متوجه دیوان خانه گشت و خانخانان از کمال تواضع
 و تعظیم مراسم احترام بتقدیم رسانیده تا وسط هوا پرده پیشواز آمد
 و در هنگام دریافتن داود شمشیر از میان کشاده پیش خانخانان نهاد
 و گفت که چون بمثل شما عزیزان زخمی و آزاری رسد من از پناهی
 گری بیزارم خانخانان آن شمشیر را بیکى از قورچیان خویش
 سپرده و دست او را گرفته در یک نمک تکیه پهلوی خود جای داد
 و پرسشهایی پدرانۀ مشفقانه فرمود و انواع اطعمه و اشربه و حلویات
 ترتیب داده هر زمان داود را بر تداول مستلذات غیر مکرر ترغیب
 میکرد و به نشاط و انبساط ملایمت تمام اظهار می نمود بعد از فراغ
 طعام سرانجام مهم در میان آورده عهد نامه نوشتند و خانخانان
 شمشیری که بند و بار آن مرصع از جواهر قیمتی بود از مرکز خود
 طلبیده بر میان داود بست و گفت شما چون طبقه دولتخواهی
 اختیار کرده اید این شمشیر از جانب شاهنشاهی بر بندید ولایت
 بنگاله را چنانچه التماس خواهم کرد موافق آن فرمان عالیشان
 خواهد آمد و اقسام تکلفات بجای آورده و اشیای غریبه و اجناس
 نفیسه گذرانیده او را رخصت فرمود و مجلس بگرمی و شگفتگی گذشت
 و خانخانان بتاریخ دهم شهر صفر سنه ثلث و ثمانین و تسعمایه
 (۹۸۳) بدار الملک ناندۀ آمد عریضۀ مشتمل بر ماجرا نوشت و
 فرمانی مطابق مدعای او با خلع فاخره و کمر شمشیر مرصع و امپ
 تازی با زین و لجام فرستادند و مهم بنگاله را برای درویش او باز
 گذاشته زمام مطلق العذانی بکف کفایت او باز نهادند •

و در شانزدهم ماه جمادی الثانی (الاول) این مال حضرت قطب
 الاقطاب ارشاد پناهی ولایت ملاذی قایم مقام ثبوت ربانی قطب صمدانی
 شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی میان شیخ داود جهنی دال
 از عالم فانی بجنّت عدن خرامید و • یا شیخ داود وای • تاریخ یافتند
 و فقیر • کمالات دستگاه • یافت و بعد از مراجعت از سفر اجمیر در
 ماه ذی القعدة سنه اثنین و ثمانین و تسعمایة (۹۸۴) بنای عبادت
 خانه مشتمل بر چهار ایوان نزدیک بخانه جدید فتح پور واقع شد
 و تفصیل احوال آن چون خالی از تطویل نیست انشاء الله العزیز
 تقریبا جای نوشته خواهد شد •

و درین ایام شیخ ابوالفضل خلف شیخ مبارک ناگوری که
 اورا علامی می نویسند و آتش در جهان انداخته و چراغ صباحیان
 که حکم چراغ گرفتن در روز روشن داشت روشن گردانیده و بمقتضای
 من تخالف تصرف مخالفت جمیع امم را بخود قرار داده کمر
 هر سنی بر میان چسب بسته و بدرگاه آمده ملازمت مدنی ساخت
 و تفسیر آیه الكرسی که دقایق و نکات قرنی در آن خیلی درج
 شده و میگویند که تصنیف والدش بود گذرانیده عزت حسین یافت
 و • تفسیر اکبری • تاریخ آن شد و از برای مالش گوش ملایان
 فرعون صفت اورا بر خلاف چشم داشت که از فقیر داشتند خاطر
 خواه یافتند و باعث برین مخالفت و درشتی آن بود که در زمان
 گرفتن اهل بدعت و قتل ایشان مثل میر حبشی و غیر ایشان شیخ
 عبد النبی و مخدوم الملک و سایر علما متفق اللفظ و المعنی
 شده بعرض رسانیدند که شیخ مبارک مهدوی نیز اهل بدعت است

و ضال و مضل و رخصت گونه گرفته در پی دفع و رفع او شده
 محتملین برای احضار شیخ فرستادند و چون شیخ با پسران مخفی
 شده بود منبر مسجد او را شکستند و شیخ اولاً آنجا بشیخ سلیم
 چشتی فتحپوری که در اوج جاه و جلال بوده برده التماس شفاعت
 نمود شیخ سلیم بدست بعضی از خلفای خویش پاره خرجی
 فرستاده پیغام داده که اصلح بحال شما فرار ازین دیار است و رفتن
 بگجرات چون از آنجا نومید گشتند بمیرزا عزیز کوکه متوسل شدند
 او تعریف ملائی و درویشی شیخ مبارک و فضیلت اولادش بعرض
 رسانید و گفت که مردی متوکل است و زمینى انعام از شما ندارد
 رنجانیدن آن فقیر چون باشد تا از مرایذای او برخاستند و زمانه
 در اندک مدت بکام ایشان گشت و شیخ ابو الفضل بحمايت پادشاه
 و زور خدمت و زمانه سازی و بی دیانتی و مزاج شناسی و خوشامد
 باقصی الغایه در وقت فرصت آن جماعه را که سعایت و سعی
 نا مشکور کرده بودند باقبیح وجوه رسوا ساخت و باعث استیصال آن
 کهنه فعلها بلکه موجب تخریب جمیع عبدالله از مشایخ و عوام
 و صلحا و ضعفا و ایتم و بریدن مدد معاش و وظایف ایشان گشت
 و بزبان حال و قال پیوسته میگفت

یا رب بجهانیان ندلی بفرمت • نمرود انرا چوپشه ندلی بفرمت
 فرعون و شان دست بر آوردستند • موسی و عصا و زون ندلی بفرمت
 و چون بر سر این وضع فتنها و خنلها برخاست این رباعی بیشتر
 بر زبانش میرفت

آتش بدو دست خویش در خرمن خویش

پارا دیگر برای خانگیان فرستادند از اجتماع این خبر متأثر شده
 بر سر التافات آمده شیخ ضیاء الله را طلب داشته در عبادت‌خانه
 منزل برای او تعیین نمودند هر شب جمعه طایفه سادات و مشایخ
 و علما و امرا را احضار میفرمودند و چون بر سر نشستن و تقدیم
 و تاخیر بد نفسیها ازین جماعه ظاهر شد مقرر ساختند که امرا
 بجانب شرقی و سادات در غربی و علما در جنوبی و مشایخ در
 شمالی به نشینند و خود نوبت بنوبت دران صفوف آمده صحبت
 بآن جماعه داشته تحقیق مقاصد می نمودند و انواع خوشبوئی بکار
 می بردند و زر بی شمار باهل استحقاق که بوسیده مقربان در
 انجا میتوانستند رسید فراخور همت و قابلیت می بخشیدند و
 کتاب های نفیس بسیار از اعتماد خان گجراتی که در فتح گجرات
 داخل خزانه عاصره شده بود بر علما و فضلا بنفوس خود تقسیم می
 نمودند و از جمله چند کتاب که بفقیه دادند یکی اوار المشکوة بود
 بزبادت يك فصل از مشکوة الانوار و آنچه فاضل آمد باصرا در وجه
 طلب اجناس که آن را ارماس یعنی زوال دشمن نامیده بودند
 میدادند تا شبی رگ گردن علمای زمان بر آمده آواز های
 بلند و دمدمه بسیار ظاهر شد این معنی بر خاطر اشرف گران
 آمده بفقیه فرموده که من بعد ازین جماعه هرکرا بدانی که سخن
 نامعقول میگوید بعرض رسان تا از مجلس برخیزایم آهسته
 بأصف خان گفتم برین تقدیر اکثررا باید برخیزاند پرسیدند
 چه میگوید آنچه گفته بودم بعرض رسانید خیلی مانده است این سخن
 را بمقربان نقل کردند و مخدوم الملك مولانا عبد الله سلطان پوری

را بقصد ایذا دادن در آن مجلس میطلبیدند و حاجی ابراهیم و شیخ
 ابوالفضل که نوآمده بود و حالا مجتهد دین و مذهب نو است بلکه
 مرشد بحق و داعی مطلق و دیگر احداث را بمباحثه او سر میدادند
 و تخلیط در هر سخن او میکردند درین میان بعضی از مقربان نیز
 بر حسب اشارت در مقام کوش و کاهش و تراوش درآمده از و
 خبرهای غریب نقل میکردند و مضمون کریمه و مِنْكُمْ مَنْ يَرْجُو
 اِلَىٰ اَرْزَاقِ الْعُمَرِ دَر حَقِّ او درست نشست ازان جمله شبی خانجهان
 گفت که مخدوم الملک فتوای داده است که بحج رفتن درین ایام
 فرض نیست بلکه مستوجب بزه کاری است و چون وجه پرسیدند
 دلیل گذرانیده که راه مکه منحصر در عراق است و گجرات در راه
 خشکی ناسزا از قزل باشان باید شنید و براه دریا عهد و قول از
 فرنگی گرفته زبونی باید کشید و دران عهد نامه صورت مریم و
 عیسی علیه السلام تصویر کرده اند و آن حکم بت پرستی دارد
 پس بهر دو طریق مدفوع باشد و دیگری حیلۀ اسقاط زکوات مال که
 در آخر هر سال مجموعه خزانه خود را بمنکوحه می بخشید و
 پیش از حوالان حول کامل استرداد می نمود و در حیلۀ غیر این
 نیز که حیل بنی موسی پوشش آن شرمنده است و همچنین خست
 و زیرالت و خبائث و حبالت و مکاری و دنیا داری و ستمگاری او
 که بمشایخ و فقرای دیار خصوصا بایمه و اهل استحقاق پنجاب
 نموده بود يك بیک بظهور پیوست و سر یوم تبلی السرایر برضا میر
 ظاهر گشت و حکایاتی که مشتمل بر انواع اهانت و استخفاف و
 مذمت او بود تقریر میکردند و قرار چنان یافت که جبرا و قهرا

ادرا بمکه معظمه باید فرستاد و چون ازو پرسیده اند که بر شما
 حج فرض شده جواب داده که نی دران ایام شیخ عبد النبي
 در عین جاه و جلال و مخدوم الملک در آغاز هبوط و زوال بود
 پادشاه از غایت تعظیم و احترام گاهگاهی بجهت استماع علم حدیث
 بخانه شیخ میرفتند و یک دو مرتبه کفش پیش پای او هم ماندند
 و شهزاده بزرگ را در حجره تعلیم او نهادند تا مبق چهل حدیث
 مولوی مخدومی مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله صره العزیز
 میگفت و از مضحکات این که باوجود زدن کوس محدثی و دعوی
 حافظی و امامی دران علم شریف حدیث الحزم مؤ الظن را که
 هرکودکی میداند که بحای مهمله و زای معجمه اهدت بخای معجمه و
 زای مهمله تعلیم داد و سالها برین گذشت تا در هنگام انحراف مزاج
 پادشاهی ازو رجعت طایفه ملایان میرزا عزیزکو که اینمعنی را خاطر
 نشان ساخت که مهارت او در علم حدیث که بآن می نازید باین مذابه بود
 نهایتش، او را شما باین درجه رسانیدید و بدین تقریب قلب عادات
 چون قلب حقایق روی نمود نعوذ بالله من الحوز بعد الکور .
 و درین ایام ترجمه کتاب هیوة الحیوان را که نقیب خان انثر
 اوقات در ملازمت میخواند و معنی آن خاطر نشان میساخت به شیخ
 ابو الفضل فرمودند و شیخ مبارک آن را مترجم بفارسی ساخت
 و درین سال حکم فرمودند که ایمة جمیع ممالک محرومه تا فرامین
 مدد معاش و اوقاف و ادراوات خویش بامضای صدر نرمانند
 کروریان مجری ندهند بذابران طایفه اهل استحقاق از اقصی مشرق
 رویه هند تا ولایت بکر بملازمت رسیده هر کس را که حاصلی قوی

از امر او مقربان بود مهم هازمی حسب المدعاء ساخته و کسی را که این مرتبه میسر نبودی به سید عبد الرسول و سایر وکلای شیخ تا فرایشان و دربانان و سائسان و حلال خوران نیز رشوتهای کلی دادی و گلیم ازان و رطه بدر بردی و بی این هر دو صورت درته چوب پایمال شدند و بسیاری از ائمه نامراد در هوای گرم دران از لطم عام جان سپردند و این خبر به پادشاه رسیده از فرط تعظیم و علوشان آن صدر عالی قدر بر روی او نمی توانستند آورد هر وقتی که در مسند جاه و جلال می نشست و امرای عالی شان اهل علم و صلاح را در دیوان خانه او بطریق شفاعت می بردند و او از راه شناعه پیش آمده کم کسی را تعظیم میکرد و بعد از مبالغه و الحاح و عجز بسیار بمدرس هدایه و دیگر کتب منتهیاده مثلا نهایتش تا صد بیگه کم و بیش تجویز مینمود باقی زمین را که از سالها باز متصرف بودند می برید اما عامه مجاهل و سخا ذیل تا هندوان را نیز زمین ابتداء به تفصیل از خود میداد باین تقریب قیمت علم و علما روز بروز کساک یافت و در عین دیوان چون بعد از نیم روز بر کرمی غرور نشسته وضومی ساخت قطرات آب مستعمل او همه بر سر و روی و جامه امرای کبار و مقربان بلند مرتبه می افتاد و هیچ تجاشی ازان نداشت و ایشان از جهة کار سازی فقیران آن معنی را بر میداشتند و بتملق و چاپلوسی و خوشامد و دلجوئی بهر نوعی که می خواست تنزل می نمودند و در وقت کار از و آنچه فرو برده بود بر آوردند

روستائی اگر شود قاضی * حکمهایی کند که بکشندش

هرگز در زمان هیچ پادشاهی این قدر تسلط و تصرف استقلال هیچ

صدر را دست نداده بود و در آن ایام فقیر را امام ساخته حکم کردند که خدمت داغ بکند و خرجی غیر معتد به داده اول و هله فرمودند که موافق منصب بیستنی اسپان بداغ رساند و شیخ ابو الفضل که همدران نزدیکی رسیده و هر دو چنانچه شبلی در حق جنید قدس الله روحهما گفته که از یک تنور بر آمده ایم از نهایت زورگی و زمانه سازی فی الحال اقبال نموده شروع در داغ و محلی کرده در خدمت بجد شده تا آخر بمنصب دوهزاری و درجه وزارت رسید و فقیر از بی تجربگی و ساده لوحی بنوکری نتوانستم قرار داد و این شعر مضحک که یکی از سادات آنجو حسب حال خود گفته به یاد آمد

مرا داخلی سازی و بیستنی • مدیناد مادر باین بیستنی

و گمان این بود قناعت که انفس بضاعت است بچیزی مدد معاش که خواهند داد نموده در گوشه سلامت و عافیت بمشغولی علم و آزادی شیوه نا مرادی خواهم داشت

جاء دنیا مطلب دولت فانی بگذار

جاء دین بس بود و دولت اسلام ترا

و آن خود میسر نشد و در ماه شوال نه صد و هشتاد و سه بعد از طلب رخصت و عدم اقبال بران و بخشیدن اسپ ورزی مقدار هزار بیگه زمین که در آن زمان کلی می نمود موافق علوفه بیستنی به جهت نا سازگاری صدر و بدمددی ایام مقرر ساختند و در فرمان بصیغه مدد معاش در میان آوردند و هر چند بعرض رسانیدم که باین قدر زمین پیوسته در خدمت نمی توانم بود فرمودند که نیز در لشکرها بمدد و انعام خواهیم کرد و شیخ عبد النبي گفت که از

امثال و اقراں شما هیچ کس را این قدر مدد معاش ندادیم و آن
امداد ها تا حال که بیست و دو سال باشد در پروه مشیت مانده
و ورق گشته غیر از یک دوبار صورت نیافت و آن وعده سرابی بیش
نبود و خدمتهای بی نتیجه و قید های مهمل که خلاص از
آن موقوف بلطیفه غیبی است برگردن افتاد

یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ و قیام

بازی چرخ ازین یک دوسه کاری بکند

رضینا بقضاء الله و صبرنا علی بلاء الله و شکرنا علی نعماء الله
به همه حال شکر باید کرد * که مبادا ازین بتر گردد

و این قطعه فضولی بغدادی که در حق حیرتی سمرقندی در
رمان التفات شاه طهماسب گفته مناسب فضولیهایی بنده است که

من ز خاک عرب و حیرتی از ملک عجم

هر دو گشتیم باظهار سخن کام طلب

یافتیم از دو گرم پیشه مراد دل خویش

ارز شاه عجم و من نظر از شاه عرب

چون دنیا و صافیها معلوم است امید از کار ساز بنده نواز این است
که عاقبت بخیر باشد و ختم کار در سعادت ایمان شود مَا عِنْدَكُمْ
يَنْفَعُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ

امید از کرم کار ما این است * که نا امید نه سازی امید واران را
و اول مسئله که درین ایام پرسیدند این بود که چند زن اصیل را
بنکاح آوردن درست باشد گفتند که بیشتر از چهار حره در عقد واحد
جمع نتوان کرد فرمودند که چون در عنفوان جوانی مقید با این

مسئله نبودیم آن مقدار که خواستیم زنان آزاد و بنده جمع کردیم حالا علاج آن چه توان کرد هر کدام چیزی میگفتند فرمودند روزی از شیخ عبدالنبی شنیدیم که میگفت یکی از مجتهدان تا نه زن هم تجویز کرده است معروض داشتند بلی ابن ابی لیلی مجتهد برین رفته است و بعضی نظر بظاهر عبارت قوله تعالی *فَانكحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعًا* تا هرزده زن هم روا داشته اند اما این روایتها همه مرجوح است و عمل را نمی شاید و شیخ عبدالنبی را پرسیده فرستادند او همین طور جواب داده که من بیان اختلاف میکردم نه آنکه فتوی باباحث آن داده باشم و این معنی بطبع پادشاه گران آمده فرمودند که برین تقدیر شیخ با ما نفاق ورزیده بود که آن زمان چیزی دیگر میگفت و حالا دیگر میگوید و این تخم در دل جا گرفت و بعد از رد و بدل بسیار و جمع روایات متنوعه فتوی دادند که بطریق متعه آن قدر زن که میسر باشد خواستن مباح است و این در مذهب امام مالک رحمة الله جایز است و شیعه خود فرزندی را که از متعه پیدا میشود بیشتر از غیر آن دوست میدارند بر رغم اهل سنت و جماعت و در اینجا هم سخنان خیلی گذشت و جمعی ازان در نجات الرشید مذکور شده و موطای امام مالک را نقیب خان نمود که در اینجا بتصریح حدیثی بر منع متعه اماند کرده و شبی قاضی یعقوب و شیخ ابوالفضل و حاجی ابراهیم و یک دوشی دیگر از علما در حجرة انوب تلا و در ملازمت نشسته بودند شیخ ابوالفضل معارض مشابه شده روایاتی که والد ماجدش جمع کرده بود در نظر آورد و درین اثنا فقیر را نیز طلب داشته

پرسیدند که شما درین باب چه میگوئید عرض کردم که مثال چندین روایات مختلفه و مذاهب گوناگون بیک سخن تمام میشود متعه نزدیک امام مالک رحمة الله و شیعه باتفاق مباح و نزدیک امام شافعی و امام اعظم رحمة الله علیهما حرام مگر آنکه قاضی مالکی مذهب حکم با مضاء آن بگذرد آن زمان بمذهب امام اعظم باتفاق مباح میشود و غیر این همه قیل و قال و جنگ و جدال است این سخن بسیار مستحسن افتاد و قاضی یعقوب درین باب چیزی چند درهم میگفت یاد میکنم که امری که مختلف فیه باشد به قضای قاضی مجمع علیه میگردد و شما درین چه سخن دارید و برین دعوی مسئله قراة الفاتحة را عقب امام مستشهد ساخته تائیدات دیگر بسیار آوردم و قصه رفتن شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی در بغداد بملازمت شیخ الشیوخ شهاب الدین مهروردی قدس الله روحهما و اخذ قرات فاتحه بمذهب شافعیه ازان بزرگ و طعن علمای رومی در حق ایشان و امضای روایات جواز بلکه استحسان این فعل از قضات دهلی به تفصیل باز نمودم معقول شد و قاضی یعقوب بهیچر گفت پس من چه میگویم مبارک باشد مباح است پادشاه فرمود که قاضی حسین عرب مالکی را درین مسئله قاضی ساختیم و قاضی یعقوب از امروز معزول باشد و فی الحال قاضی حسین را وکیل ساختند او موافق مذهب خویش بجواز متعه هم حکم کرد و پیرانرا از صدر تا مخدوم الملک و قاضی و غیر ایشان ازین کار و بار حالتی عجیب روی داد و ابتدای خزان و عهد خریف ایشان شد و متعاقب این واقعه بچند روز مولانا جلال الدین ملتانی را که مدرس

منتهی بودند و مدد معاشش تغییر بود از اگره طلبیده بعهدہ قضای
 ممالک منصوب ساختند و قاضی یعقوب را بگور فرستادند تا قضای آن
 صوبه کند و ازان روز بازاره خلاف و اختلاف باز شد تا زمانیکه
 فوبت باجتها رسید و هلم جراً فصاعدا الی ما شاء الله تعالی و در
 همان ایام شیخ عبد الذبی و مخدوم الملک را فرمودند تا تحقیق
 نموده جزیه برهندوان مقرر ساختند و فرامین باطراف نوشتند
 و آن حکم چون نقش بر آب زود بر طرف گشت و در همان ایام
 پرسیدند که اگر لفظ الله اکبر در مهر اوزگ و در سکه نقش فرمائیم
 چون است اثری جواب دادند که خوب است بخلاف حاجی
 ابراهیم که گفت چون این ترکیب احتمال دیگر هم دارد اگر آیه
 وَ لَذِکْرِ اللّٰهِ اَکْبَرُ نقش فرمایند بهتر باشد که قاطع آن احتمال است
 از و نه پسندیدند فرمودند که این خود معین است که از بنده با
 کمال عجز دعوی خدائی چه طور درست می آید و مقصود
 ما مقامبت لفظی است این مدعا را بآن جانب بردن چه
 معنی داشت *

و درین حال پیش از تحقیق مسئله متعه مید محمد میر عدل را
 که از ملاحظه تمام داشتند بجانب بکر نامزد گردانیدند و شمشیر
 خاصه و اسب و سروپا عنایت فرمودند تا بآنجا رفت و بعد از
 چند گاه بملک آخرت شدانت رحمة الله علیه بعد ازان میر عدلی
 جامه بود که الی یومنا هذا بر قامت هیچکس چست نیامد گویا
 مقتضای آن زمانه این بود میگویند روزی حاجی ابراهیم سرهندی
 فتوای باباحت لباس سرخ و زعفرانی داد و حدیث دران باب

روانده کرد میر عدل در مجلس پادشاهی او را بدبخت ملعون گفته و دشنامها داده عصا برای زدن برداشت تا بجمله خلاص یافت و همدرین سال حکیم ابوالفتح گیلانی و حکیم همایون که تغیر داده اول همایون قلی بعد ازان حکیم همام نام او ماندند و نورالدین قراری تخلص هر سه برادر از گیلان بملازمت پیوستند و برادر گلان بزور ندیمی تصرفی غریب در مزاج نموده خوشامد های صریح گفته مماشاة در وادی دین و مذهب کرده و پیشش پیشش رفته زود بدرجه تقرب اعلی رسید بعد از چند گاه ملا محمد یزدی که او را یزدی میگفتند از ولایت آمده بایشان محلق شده مطاعن بیحد در شان صحابه رضی الله عنهم پیدا کرده و نقلهای غریب گفته پادشاه را خواست که بجانب تشیع کشد ناگاه بپربر حرام زاده و شیخ ابوالفضل و حکیم ابوالفتح قدم بالاتر نهاده از دین منحرف ساختند و انکار مطلق رحی و نبوت و اعجاز و کرامت و شرایع نموده کار را از پیش بردند و فقیر بدین مرافقت نتوانست نمود و مآل حال اینها هر کدام بجای خود مذکور شود انشاء الله تعالی و درین ایام قاضی جلال و دیگران را از علما فرمودند تا تفسیر قرآن مسجد می گفته باشند و در میان علما بر سر آن غوغای بود و دیب چند مسخره راجه منجهوله می گفت که اگر گاو نزد حق تعالی معظم نبودی در اول سوره قرآنی چرا مذکور شدی و چون تاریخ خوانده می شد روز بروز اعتقاد از اصحاب فاسد شدن گرفت و گام فراع تر نهادند و نماز و روزه و جمیع نبوات را تقلیدیات نام نهادند یعنی غیر معقول و مدار دین بر عقل گذاشتند نه نقل و آمد و رفت مرگیان

نیز شد و بعضی اعتقادات عقلی ایشان را فرا گرفتند
هر خیالی که عقل شان بنده * چرخ بر عقل اهل آن خندد
و درین سال شیخ بدر الدین خلف الصدق شیخ اسلام چشتی را که
صاحب سجاده بود و از نوکری تائب و نایب منایب پدر گشته
و توفیق یافته و انزوا گزیده بر باضت و مجاهدت و ذکر و فکر و تلاوت
مشغولی داشت شبی در عبادت خانه طلبیدند او چون بمرام ادا
که قبل ازین وضع داشت مقید نشد در نشستن و برخاستن و حرف
زدن ایندای لسانی بسیار کرده و دواعی دیگر نیز متتابع شد از
نهایت یاس و غمخیزت تمام بعد از سه چهار سالی خبر نا کرده با جمیر
و از انجا بگجرات رفته و جریده در شرابی نشسته بشرف حج مشرف
شد و در انجا اکثر اوقات روزه وصال میگرفت و در هوای گرم پای
برهنه طواف میکرد تا آنکه شرف کعبه وصال و قرب در الجلال
دریافت اللهم ارزقني منه

کمال از کعبه رفتی بر دربار * هزاران آفرین مردانه رفتی
و درین سال شیخ بهارن که برهمنی بود دانا از ولایت دکهن بملازمت
رسیده طوعا و رغبا شرف اسلام دریافته داخل زمرة خاصه خیلان شد
و فرمودند تا بید اتهرین را که کتاب چهارم است از چهار کذب
مشهور اهل هند که بعضی احکام آن موافق ملت اسلام است تعبیر
نمایند و فقیر آن را از زبان هندی بفارسی ترجمه سازد و بعضی
و عبارت های او چون اغلاق بسیار داشت و معبر عاجز از تعبیر بود و
حقاصد مفهوم نمیشد بعرض رسانیدم اول به شیخ فیضی بعد از آن
بحای ابراهیم سر هندی حکم ترجمه او شد و او همچنان که خاطر

خواه بود نه نوشت و اثر آن بنابر آن باقی نماند و از جمله احکام آن این است که تا عبارت کذایی را که لام بسیار دارد و مثابه کلمه طیبه لا اله الا الله است نخوانند نجات نیابند دیگر آنکه گوشت گاو خوردن بشرطی چند مباح است دیگر آنکه میت را دفن کنند و نسوزند و شیخ مذکور بر براهمه هند در مباحثه غالب آمده همه را الزام داد و باین تقریب در دین مبین در آمد الحمد لله علی ذلک و در ماه شعبان این سال گلبدن بیگم بنت بابر پادشاه عمه شاهنشاهی که در سال نه صد و هشتاد و دو از آگره باتفاق سلیمه سلطان بیگم بنت نورالدین محمد میروزا که سابقا در حباله بیروم خان خانانان بود بعد ازان داخل حرم پادشاهی شد متوجه سفر حجاز گشته و یکسال در گجرات انتظار کشیده بودند بآن سعادت فایز گشتند و چهار حج در یافتند وقت باز گشت سبب تباهی شدن کشتی یکسال دیگر در عدن ماندند و بهندوستان در حال نه صد و نود آمدند و از آنکه باز تا پنج شش سال این شیوه مستمر بود که یکی از اعیان درگاه را میر حاج ساخته و مردم را اذن عام داده باخرجی بسیار و زر نقد و جنس و تحف گرامی بجانب مکه معظمه روانه میگردانیدند بعد ازان بر طرف شد و درین سال میرزا سلیمان که از زمان سلطنت بابر پادشاه حکومت مستقل در بدخشان داشته بعد از کشته شدن پسر رشیدش ابراهیم میروزا در بلخ بجنگ پیر محمد خان اوزبک و فوج کوچ او ولی نعمت بیگم و رسیدن وقایع و حادثات صعب و عقوق شاه رخ میروزا ابن ابراهیم میروزا و خروج و بغی او بوجه تصرف تمام در ملک بدخشان اول در کابل باמיד استمداد میروزا

محمد حکیم آمد و آن خود صورت نیافت انگاه التماس نمود که بدرقه بدهد تا از منازل مخوف گذرانیده بآب نیلاب رساند میرزا بظرافت و نزاکت پیش آمده جمعی را بدرقگی تعین فرمود که از منزل اول گریخته بکابل رفتند و بموجب ۱۵۰۰

مبادا که در دهر دیوایستی * که خواری بود پیری و نایستی

و دختر خود را همراه آورده تنها و بی مامان راه هند بقدم توکل طی کرد و چند جای افغانان سر راه برو گرفته جنگ کردند میرزا ترده های بسیار مردانه نموده زخم تیر یافت و بصد تشویش خود را بکنار آب نیلاب کشید و دوسه اسپ خانه زاک مع عریضه بدرگاه فرستاد و پنجاه هزار روپیه با دیگر اسباب تجمل و چند طویله امپ عراقی و رهوار بدست آغاخان خزانچی باستقبال میرزا فرستادند و قبل ازان راجه بگهوان داس حاکم لاهور بموجب فرمان تا نیلاب پیشواز رفته هر روزه بلوازم ضیافت می پرداخت و امر و حکم سر راه نیز از هر پرگنده و شهر بمقتضای حکم شرایط مهمان داری بتقدیم میرساییدند و باین دستور میرزا را می آوردند و در خلال این احوال اعظم خان را که همان خان اعظم ایست از گجرات بایلغار طلبیدند تا درین معرکه حاضر باشد او در چهارم رجب ثلث و ثمانین و تسعمایه یفتح پور شتافته ملازمت نمود روزی بتقریب احوال داغ و معامله کروری و داد و ستد سپاهی و خرابی احوال رعایا و بدعتهای دیگر حرف راستی درمیان آورده آنچه دانست از روی انکار بی تحاشی گفت و بخاطر اشرف گران آمد و زمانه بموجب عادت قدیم خود این کلمه الحق را بر نثافت و فرمودند تا

چندگاه بکورش نیاید و حارسان گماشتند تا از امیان گسی پیش او نرود و بعد از چند روز در آگره فرستادند تا در باغ خویش در خروج و دخول بروی مردم بسته معتکف زاویه تنهایی باشد و میرزا سلیمان چون بکوچه‌های متواتر از لاهور بمنتهرا رسید ترسون محمد خان از امرای کبار و قاضی نظام بدخشی که میرزا سلیمان او را قاضی خانی داده از درگاه غازیخانی یافته بود با استقبال رفتند و پانزدهم رجب این سال میرزا سلیمان در حدود فتح پور رسید و اول اشراف و اکابر صدور و ارکان دولت بعد از آن خود با جمیع امرا تا پنج گروهی پیشواز برآمدند و در آن روز پنجهزار فیل بعضی بجله‌های مخمل فرنگی و بعضی بزر بفت روسی و زنجیرهای طلا و نقره آراسته و قطاسهای سیاه و سفید بر سر و گردن آویخته از هر دو طرف راه بر قطار ایستاده و اسپان تازی و عراقی با زبانه‌های طلا برین قیاس و میان هر دو فیل یک عرابه چیده با قلاده‌های زرین و مخمل و قماش و گاران عرابه با سر افسرهای زر دوزی نگاهداشتند و تمامی روی صحرا برین گونه نمونه بهار شد و دشت و کوهسار عکس لالذار و چون نظر میرزا از دور بر شاهنشاهی افتاد بی تکلف از اسپ فرود آمده پیش دوید تا تسلیم کرده در یابد شاهنشاهی بزودی از خانه زین خود را باد بروی زمین گرفته او را بادای تکلفات اسمی و تواضعات رسمی گذاشتند و بعد از آنموش گرفتن سوار شدند و میرزا را هم سواری فرموده به پرسش احوال و تفقد و تطفیل پرداخته در دولتخانه انوب تار که در و دیوار و صحن آنرا بسایبانهای منقش زرکش و فرش لطیف و آوانی